

روبرت جی. لایبرت^۱
ترجمه: بهزاد شاهنده*

روابط آمریکا و اسرائیل پس از ۵۰ سال**

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در طول بیش از یک قرن، روابط ویژه ای ایجاد کرده اند؛ روابطی که دارای خصوصیات همسان و غیر معمول است. بنابراین در تحلیل روابط مذکور، باید اصل منحصر به فرد بودن هر دو کشور مورد توجه قرار گیرد. اسرائیل، بنا به گفته «دیوید بن گورین» قرار بود که صرفاً یک کشور معمولی یهودی باشد. ولی اینک پس از گذشت پنجاه سال، کشور اسرائیل در نظام بین المللی به خوبی مستقر شده است. مضافاً باید متذکر شد که اسرائیل بیش از وسعت و ظرفیت خود توانسته است، اهمیت پیدا کند. کدام کشور با پنج میلیون جمعیت آن چنان که اسرائیل در نزد دوست و دشمن مطرح می شود، مورد توجه قرار گرفته است؟ کدام کشور دیگری است که بیش از دور رهبر آن را منابع آگاه می توانند نام ببرند؟ مطلب فوق، زمانی اهمیت می یابد که ما از خودمان پرسیم نخست وزیران ژاپن، ایتالیا و یا اسپانیا چه کسانی هستند و یا این که نام شخص دوم این کشورها چیست؟ تمامی

* دکتر بهزاد شاهنده، دانشیار روابط بین الملل در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

** Robert J. Libert, The Us - Israeli Relationship After 50 Years, *Israel Affairs*, Vol 5, No.1 (Autumn 1998), pp. 19-26.

کشورهای مزبور، کشورهای بایستینه تاریخی هستند که با جمعیتی نه برابر اسرائیل یا بیشتر، در قرن بیستم همان قدر اهمیت دارند که اسرائیل داشته است. اغلب مردم مطلع و حتی تعداد زیادی از افراد علاقه مند به امور خارجه، احتمالاً دارای درجه ای از اطلاعات نسبت به سیاستهای اسرائیل هستند.

درمقابل، علی رغم مطالب کتاب «ریچارد روز کرین»^۲ که حدود دو دهه پیش به نگارش درآمد، آمریکا، کشوری است معمولی.^۳ مسئله فوق در ریشه ها و امیال و آرزوهای بنیانگذاران آمریکا در گریز از تباهی اروپا مشهود است. با این همه، آرزوی منحصر به فرد بودن، پس از قرنها هنوز تجلی دارد. این ویژگی در امیال و آرزوهای بزرگ عنوان شده در خطابه تنفیذ ریاست جمهوری «جان اف. کندی» و همین طور «رونالد ریگان» با تاکید بر نقش آمریکا (تجلی آمریکا) به عنوان «شهری درخشنده بر روی تپه» کاملاً محسوس است. این منحصر به فرد بودن در انگیزشهای سیاست خارجی دولت کلینتون و افراد برجسته محافظه کار و افرادی که گرایش بین المللی دارند، مشهودتر است. مضافاً این که در دوران معاصر، انگیزشهای مزبور به این دلیل اهمیت بیشتری می یابد که ایالات متحده تنها ابرقدرت دارای قدرت نظامی، ظرفیت و توان رهبری، قدرت اقتصادی و نفوذ فرهنگی بی سابقه در ابعاد جهانی است.

بنابراین، با توجه به ویژگیهای منحصر به فرد دو کشور، جای تعجبی نیست که روابط آنها از ویژگی خاصی برخوردار باشد. با توجه به ملاحظات فوق، این مقاله به طور خلاصه به مطالعه توسعه روابط ویژه دو کشور پرداخته، سپس ابعاد سیاست داخلی آمریکا در این روابط، نقش آمریکا در فرایند صلح اعراب و اسرائیل و تأثیر گسترده تر این روابط را مورد بررسی قرار می دهد. در تحلیلی که ارائه خواهد شد، تلاش می شود عناصر پر دوام این تعامل، مورد تدقیق قرار گیرد و از پرداختن به تحولات روزمره و سیاستها و تحرکات خاص افرادی از قبیل «بنجامین نتانیاهو»، یاسر عرفات، یا سیاستمداران آمریکایی خودداری شود.

الف- مراحل اولیه:

با این که نمی توان کمک اولیه آمریکا به اسرائیل را کتمان کرد، در حقیقت، بدون

حمایت آمریکا، اسرائیل نمی توانست موجودیت پیدا کند. حمایت و شناسایی «پرزیدنت ترومن»^۴ در آخرین دقیق و در مقابل خواست وزارت امور خارجه آمریکا صورت پذیرفت. «جرج سی. مارشال»،^۵ وزیر خارجه وقت آمریکا که با عمل فوق مخالف بود، در جلسه ای در کاخ سفید که به وسیله «کلارک کلیفورد»^۶ مستند شده، خطاب به ترومن اظهار داشت که در صورت شناسایی اسرائیل، وی در انتخابات سال ۱۹۴۸ به «ترومن» رای نخواهد داد.

بعضاً، روابط ویژه بر اساس عوامل ریشه دار شامل تاریخ، ارزشهای یهودی-مسیحی، «فاجعه بزرگ»^۷ و پیوندهای اجتماعی استوار بوده اند. با این همه، علی رغم دلایل دیرینه گفته شده، که تعدادی از آنها در پنجاهمین سالگرد تأسیس اسرائیل مورد توجه و اشاره قرار گرفتند، روابط آمریکا و اسرائیل سیری آرام که بتوان آن را روابط نزدیک و تنگاتنگ دانست، نداشته است. در حقیقت، ابتدا روابط، مبتنی بر ملاحظات بود و واشنگتن در کمک رسانی نظامی و اقتصادی، روند کندی را در پیش گرفته بود. بحران در روابط دو کشور، در سال ۱۹۵۳ و بخصوص در بحران ۵۷-۱۹۵۶ سوئز پدیدار گردید. در آن زمان دولت آیزنهاور برای خروج از صحرای سینا فشار زیادی بر اسرائیل وارد آورد. کمک خارجی قابل توجهی که در سال ۱۹۵۲ به مبلغ ۸۶ میلیون دلار به اسرائیل اختصاص داده شد، جریان پیدا نکرد و ۱۵ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۶۷، کمکهای آمریکا به اسرائیل صرفاً ۱۳ میلیون دلار بود. بعد از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، کمکهای آمریکا به اسرائیل افزایش پیدا کرد و این کشور در سال ۱۹۶۸ مبلغ ۷۶ میلیون دلار و در سال ۱۹۷۱، ۶۰۰ میلیون دلار در اختیار اسرائیل قرار داد.^۸ (در اواخر دهه ۷۰ میلادی، اسرائیل بزرگترین دریافت کننده کمک خارجی آمریکا بود، به طوری که در سال ۱۹۸۵، مقدار کمک به اسرائیل، بالغ بر ۳ میلیارد دلار در سال گردید).

ب- روابط ویژه:

ابتدا، اسرائیل بیشتر با فرانسه روابط خاص برقرار می کرد. (در مقایسه با ایالات متحده) زیرا با وجود حکومت ناصر (جمال عبدالناصر) در مصر، دشمن مشترکی برای خود

متصور بودند که در خصوص فرانسه، حمایت وی از انقلابیون الجزایری از سال ۱۹۵۴ و در خصوص اسرائیل، حمایت بی دریغ وی از اعراب و در حقیقت، قویترین دشمن عربی اسرائیل، موضع گیریهای مشترک را تثبیت می کرد. بنابراین، ابتدا فرانسه به بزرگترین منبع تأمین تسلیحات اسرائیل تبدیل شد و اولین تکنولوژی هسته ای را به این دولت ارائه کرد که در نهایت موجب شد اسرائیل در جنگ سال ۱۹۶۷ با کمک نظامی فرانسه - که به مراتب بیشتر از کمکهای آمریکا بود - پیروز شود.

باتوجه به توضیحات فوق، پس چه عواملی در چرخش به سوی آمریکا و حدوث تحولات جدید، مؤثر بود؟ در این جا از اثر بسیار مهم «آبراهام بن زوی»^۹ «استاد دانشگاه تل آویو»^{۱۰} تحت عنوان «دهه گذار: آیزنهاور، کندی و ریشه های اتحاد آمریکا - اسرائیل»^{۱۱} بهره می گیریم. «بن زوی» در کتاب فوق تأکید می کند که بر خلاف تصور رایج مبنی بر این که تغییر محسوس در سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل، در سال ۱۹۶۲ با ارسال «موشکهای ضد هواپیمای هاگ»^{۱۲} به وسیله دولت کندی، رخ داد، می توان ادعا کرد این روابط، چهار سال قبل از آن در سال ۱۹۵۸ در دومین دولت آیزنهاور دگرگون شده بود. تغییر و تحول در سیاست آمریکا، عمدتاً به دلیل تحولات سیاست داخلی آمریکا نبود، بلکه عوامل استراتژیک در خاورمیانه و پذیرش اسرائیل (در سیاست خارجی آمریکا) به عنوان سرمایه ای استراتژیک - نه باری بر دوش آمریکا - دخیل بودند.^{۱۳}

از دیرباز، این تصور وجود داشت که تصمیم فروش تسلیحات و تغییر و تحول سیاست آمریکا در قبال اسرائیل در سال ۱۹۶۲، تحت تأثیر سیاستهای داخلی بوده (یعنی با نظر دولت دموکرات «حزب دموکرات» و رای یهودیان) و همین ملاحظات، تغییرات شگرفی در محاسبات پیشین آمریکا نسبت به منطقه، فراهم آورده است. در مقابل استدلال فوق، «بن زوی» عنوان می دارد که تغییر و تحولات سیاست آمریکا، در دوران آیزنهاور پس از پذیرش دگرگونی تدریجی اوضاع واحوال لبنان، عراق و اردن، بخصوص پس از بحرانهای ژوئیه ۱۹۵۸ آغاز شد. به طور خاص در مورد اردن، اسرائیل خود را حامی منفرد و قوی غرب در منطقه معرفی کرد.

«بن زوی» در کتاب خود از نامه ماه اوت ۱۹۵۸ «جان فاستر دالاس»^{۱۴} وزیر خارجه وقت آمریکا به «دیوید بن گورین»^{۱۵} در خصوص پذیرش سیاست فوق الذکر به وسیله آمریکا، نقل قول می کند:

«مسئله اصلی... نیاز فوری برای تقویت قدرت نظام بین الملل و عدالت (بین المللی) در مقابل نیروهای مخالف قانون و طرفداری نابودی که هم اکنون در خاورمیانه مشغول به فعالیت هستند می باشد. ما بسیار خوشحال هستیم که اسرائیل در این هدف، با ما اشتراک نظر دارد. این همکاری، با در اختیار قرار دادن فضای هوایی اسرائیل برای پرواز هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی در پشتیبانی از عملیات علیه اردن، کاملاً مشهود است... ما بر این عقیده هستیم که اسرائیل باید در موقعیتی قرار بگیرد که بتواند در مقابل تجاوز، با بهره گیری از نیروهای بومی ایستادگی کند و حاضریم مسایل مربوط و تأثیرات نظامی این معضل را با فکر باز بپذیریم. موقعیت بحرانی در منطقه خاورمیانه، به اسرائیل فرصتهای گوناگونی در خدمت به نظام بین المللی با ثبات ناشی از منابع قدرت معنوی و اراده موجود در تحقق اهدافش، می بخشد.»^{۱۶}

در این جا لازم است توضیح داده شود که علی رغم اشاره «دالاس» به «ابعاد معنوی»^{۱۷} اسرائیل، «ده فرمان»^{۱۸} در سال ۱۹۵۸ به رشته تحریر در نیامده بود. به عبارت دیگر، ادعای اسرائیل نسبت به داشتن میراث مشترک مذهبی به تنهایی کافی نبود که عاملی در ایجاد و گسترش روابط جدید بشود. بنابراین، ابعاد استراتژیک، دولت آمریکا را مجبور به تغییر نگرش کرد. در مطلب دیگری که به وسیله «کنس اورگانسکی»^{۱۹} نوشته شده است، وی در نگرشی هماهنگ با بن زوی در خصوص اساس و پایه سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل، تأکید دارد که بر اساس تشخیص و صلاحدید سیاستهای داخلی و خارجی آمریکا، تحرک جدیدی در سیاست خارجی آمریکا ایجاد شد در تحلیل اورگانسکی آمده است:

«تصمیمات سیاسی آمریکا در قبال اسرائیل، عمدتاً توسط روسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی دفتر ریاست جمهوری، به دلایل خاصی که آنها خود ارایه می کردند و خود نیز عامل اجرا بودند، انجام گرفته است. زمانی که آمریکا بر این باور بود که اسرائیل از منافع آمریکا

در مقابل نفوذ شوروی (در منطقه) حمایت نمی‌کند، به اسرائیل کمک نکرد... اما وقتی رهبران آمریکا بر این باور شدند که اسرائیل می‌تواند به عنوان سرمایه‌ای در مبارزه آمریکا علیه افراطیون عرب - که به عنوان حامیان شوروی قلمداد شدند - به حساب آید، به کمک آن شتافتند و آن کشور را مورد یاری قرار دادند.^{۲۰}

با این که تغییر جهت، به سوی ایجاد روابط استراتژیک نزدیکتر بین آمریکا و اسرائیل، ریشه در سال ۱۹۵۸ دارد، ایالات متحده در ابتدا گامهای منفی و محتاطی برداشت. آن گاه، روابط دو کشور به تدریج توسعه یافته، پس از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷، تعمیق پیدا کرد. بخصوص، این روابط، پس از «جنگ یوم کیپور»^{۲۱} در سال ۱۹۷۳، گسترش بی سابقه‌ای پیدا کرد. به عنوان شاهد این مدعا، در مطالعه‌ای که اخیراً انجام گرفته، آمده است: با این که کمک خارجی آمریکا به اسرائیل بین سالهای ۱۹۴۶ الی ۱۹۷۳ صرفاً بالغ بر ۳٫۲ میلیارد دلار بود، این رقم بین سالهای ۱۹۷۴ الی ۱۹۹۷ به ۷۵ میلیارد دلار افزایش یافت.^{۲۲}

ج- ابعاد داخلی:

با پایان گرفتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی (سابق)، نگرش و احساس تهدید خارجی و به تبع آن، اهمیت سیاست خارجی، به طور فزاینده‌ای نزد مردم آمریکا کم شد. تقریباً پس از شش دهه تهدیدات جدی و ملموس نسبت به منافع حیاتی و ملی آمریکا و روش زندگی در این کشور (فاشیسم، جنگ جهانی دوم، جنگ سرد)، آمریکا دیگر با چالشی بزرگ در صحنه جهانی که امنیت آن را به مخاطره بیاندازد روبه‌رو نیست.^{۲۳} به عبارتی، اگرچه آمریکا در سیاست خارجی به طور اجتناب ناپذیری درگیر است، با این همه، اولویت موضوع کاهش پیدا کرده است. سیاستهای داخلی و محدودیتهای اعمال شده بودجه، تمام برنامه‌های ریاست جمهوری و مسایل مربوط به سیاست خارجی را تحت الشعاع قرار داده‌اند. مسئله فوق، موجب شده است حجم اخبار خارجی شبکه تلویزیونی کاهش یافته، به نحو محسوسی از اولویت مباحث سیاست خارجی در مبارزات کنگره و ریاست جمهوری کاسته شود. مضافاً این که وقتی اولویتهای داخلی و خارجی با یکدیگر منطبق و همسو گردند، نتیجه آن حمایت

مردمی (عمومی) و کنگره از سیاستهای دولت خواهد بود. در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، احساسات و نیازهای (خواستهای) عموم و گروههای ذینفوذ به طور گسترده‌ای با منافع ملی آمریکا همسویی دارد. مضافاً اینکه تصمیم‌گیرندگان کلیدی سیاست خارجی کلینتون، توانسته‌اند به سیاست خارجی سالهای اخیر آمریکا تداوم بخشند. زیرا خانم «مادلین آلبرایت»^{۲۴} به عنوان وزیر خارجه آمریکا و «ساموئل برگر»^{۲۵} و همکاران آنها با موضوعات مربوط به منافع ملی آمریکا در خاورمیانه آشنا بوده، تجارب کافی در این راستا اندوخته‌اند و دیرباز خود را با سیاستهای دولت (نسبت به اسرائیل) همگام کرده‌اند.

۵۱

با این همه، علی‌رغم پایان گرفتن جنگ سرد، مطالعه‌ای قابل وثوق درباره افکار عمومی و نخبگان نسبت به سیاست خارجی، براین که نگرشهای داخلی در رابطه با خاورمیانه تغییر نکرده و ثبات داخلی خود را حفظ کرده است، تأکید دارد. «شورای روابط خارجی در نیویورک»^{۲۶} این مطالعات را هر چهار سال یک بار انجام داده است. (از سال ۱۹۷۴). مطالعه مزبور در سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که ۶۴ درصد مردم آمریکا در حمایت از اسرائیل «منافع حیاتی» را مد نظر دارند که این رقم به افکار عمومی بریتانیا (۶۹ درصد) و آلمان (۶۶ درصد) نزدیک است. (منظور احساس تعلق به منافع ملی کشورهای فوق است). در مصاحبه با رهبران، احساس فوق، قوی‌تر مشاهده شده است. بین سالهای ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۵ تغییری ملموس در افکار عمومی نسبت به اسرائیل ایجاد نشده، اسرائیل به عنوان «متحد کلیدی»^{۲۶} آمریکا مورد تأیید اکثریت مردم آمریکا بوده است. در نظر سنجی و مصاحبه‌ای که درباره «رهبران» (نخبگان) انجام گرفت، رقم مزبور طی دوران مشابه، ۸۶ درصد است که افزایش قابل توجه را نسبت به رقم سابق که ۷۸ درصد بوده نشان می‌دهد. در این جامنافع حیاتی آمریکا مورد سؤال بود که اسرائیل به عنوان منافع حیاتی آمریکا، به وسیله انبوه مردم آن مورد تأکید قرار گرفته است.

علی‌رغم حوادث جنجالی دوران نخست‌وزیر «بنجامین نتانیاهو» که نه تنها در داخل ایالات متحده، بلکه در خود اسرائیل نیز مورد انتقاد جدی قرار گرفت، سنجش افکار جدید، از تداوم افکار عمومی آمریکا نسبت به حمایت از اسرائیل، خبر می‌دهد. برای مثال، طبق نظر

سنجی آوریل ۱۹۹۸ به وسیله روزنامه «نیویورک تایمز»،^{۲۷} تعداد افراد آمریکایی موافق اسرائیل، پنج برابر (۵۷ درصد) بیشتر از کسانی است که «سازمان آزادیبخش فلسطین»^{۲۸} (۱۱ درصد) را مورد تأیید قرار می دهند.^{۲۹}

بی تردید، سیاستهای داخلی، تعیین کننده بوده، به همان دلیل، گروههای طرفدار اسرائیل از قبیل «کمیته آمریکایی امور عمومی اسرائیل»^{۳۰} در سالهای اخیر از اهمیت چندانی برخوردار شده اند. باین همه، نظرسنجی و مطالعات فوق الذکر براین مطلب تأکید دارد که حمایت مردم آمریکا دایره وسیعتری نسبت به جامعه یهودی آمریکا دارد. در این جا قیاسی هرچند سست در خصوص سیاست گسترش «ناتو» می تواند گویای مسایلی باشد که در بالا بدان اشاره شد. در این باره، توجه و علاقه مندی دولت «کلینتون» نسبت به عوامل استراتژیک و سیاسی، به واسطه حمایت سیاست داخلی برای ورود لهستان، مجارستان و جمهوری چک تقویت و تحکیم گردید. برخلاف این استدلال و عقیده، تعداد زیادی از مخالفان گسترش و بسط ناتو و جوامع نژادی که سیاستهای فوق را مطلوب نمی دانستند، از این اقدام، حمایت نکردند، به گونه ای که رای لهستانیها در شهر «کلیولند» و یا «شیکاگو» به عنوان عامل تعیین کننده تلقی نمی گردد. زمانی که تصمیم به گسترش ناتو گرفته شد، این بعد داخلی، تصمیم اولیه را تقویت کرد و به آن بار بیشتری بخشید (نه این که خود از ابتدا محرک قضیه باشد). به طور کلی، روابط آمریکا با اسرائیل به وسیله مجموعه ای از عوامل شکل می گیرد: تاریخی، اخلاقی، نژادی، استراتژیک، سیاسی و نمادی. همچنین تحت تأثیر این پذیرش است که آمریکا در «فرایند صلح خاورمیانه»^{۳۱} نیازمند روابط نزدیک بین دو کشور بوده، بی طرفی آن در این راستا منتفی می شود.

برای ایالات متحده، ثبات خاورمیانه از مهمترین عوامل است که منافع ملی آمریکا را محفوظ می دارد. در این راستا تقریباً در هر اقدامی در خصوص فرایند صلح اعراب و اسرائیل، از موافقتهای جداسازی نظامی بعد از «جنگ یوم کیپور» ۱۹۷۳ تا، «کمپ دیوید»^{۳۲}، معاهده صلح اسرائیل و مصر در سال ۱۹۷۶، «کنفرانس مادرید ۱۹۹۱»^{۳۳}، امضای «معاهدات اسلسو»^{۳۴}، «معاهده صلح اردن» و حتی مذاکرات شکست خورده اسرائیل و سوریه، دولت

آمریکا نقش کاتالیزر، واسطه و یا تضمین کننده ایفا کرده است. وظیفه ای که بر دوش آمریکا است بسیار ظریف است. از طرفی نباید آنچنان درگیر قضایا شود که نقش میانجی آمریکا لوٹ شود. در حقیقت، در مواردی که آمریکا نقش آشکارتر و دخالت جویانه تری داشته است، ابتکارات، موفقیت آمیز نبوده اند (شبهه طرح راجرز دسامبر ۱۹۶۹^{۳۵}، ابتکار ۱۹۷۷ دولت کارتر برای حمایت مذاکرات چند ملیتی با همکاری اتحاد شوروی، برنامه سپتامبر ۱۹۸۲ ریگان، و پنج نکته جیمز بیکر وزیر خارجه وقت آمریکا در اکتبر ۱۹۸۹).^{۳۶} وانگهی آمریکا نیز نمی تواند از فرایند موجود فاصله بگیرد، زیرا عدم حضور آن موجب خواهد شد طرفین نتوانند مسایل و اختلافهایشان را برطرف نمایند یا حداقل آنها را تحت کنترل گیرند. اهمیت نقش آمریکا در چند عامل، ریشه دارد؛ قدرت منحصر به فرد نظامی و اقتصادی، کمک خارجی به اسرائیل و مصر، عدم علاقه مندی و یا عدم توان دیگر قدرتهای جهان و یا سازمانهای بین المللی در عمل، و شاید مهمترین عاملی که بدان توجه زیادی نشده، روابط ویژه و خاص آمریکا و اسرائیل است.

بازیگران عرب بر این حقیقت واقف هستند که هیچ کشوری نظیر آمریکا چنین روابط نزدیک و تنیده ای با اسرائیل ندارد. در این جا مسئله حایز اهمیت بسیار، این است که همگان، آمریکا را به عنوان ضامن نهایی (اصلی) تلقی می کنند. با این که به غیر از یک مورد، به کارگیری «موشکهای پاتریوت»^{۳۷} طی جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، پرسنل نظامی آمریکا هیچ گاه تعهدی به دفاع از اسرائیل از خود ابراز نکرده اند، عرب ها بر این عقیده هستند که آمریکا هیچ گاه اجازه نخواهد داد اسرائیل شکست نظامی بخورد. پذیرش این اصل از جانب مخالفین گفتگوی اعراب و اسرائیل باعث شده که آنها تن به مذاکره دهند، زیرا که آمریکا بی طرف نیست.

مصر، سازمان آزادیبخش فلسطین و حتی سوریه به پای میز مذاکره با اسرائیل نیامده اند، نه به این دلیل که از خرد و فضیلت «تئودور هرتزل»^{۳۸} متأثر شده باشند و بر آن صحه گذارده باشند، بلکه حقیقت، چیز دیگری است و آن این است که تلاشهای آنها در نابود کردن و عدم پذیرش اسرائیل در منطقه باعث شده آنها به بن بست شکننده و پرهزینه

برسند. بنابراین، جای هیچ تعجیبی نیست که آمریکا به میانجی (واسطه) مطلوب در نزاع اعراب و اسرائیل تبدیل شود. از نظر اسرائیل، از همان ابتدای جنگ سال ۱۹۶۷، آمریکا، تنها بازیگری بود که نسبت به اسرائیل به طور مداوم و مستمر، همدردی داشته (و کمتر تحت تأثیر فشار اعراب بوده است) اروپایی‌ها، ژاپنی‌ها، سازمان ملل و اتحادیه اروپا در برخی اوقات، حالت مدافع داشته‌اند، ولی (با استثناءات بارز) نشان داده‌اند که تحت تأثیر فشارهای خارجی بوده، در مقابل آنها از خود شکنندگی بروز داده‌اند: «تحریم نفتی اعراب سال ۷۴-۱۹۷۳»^{۳۹}، جذابیت فروش اسلحه (زرق و برق بازار اسلحه منطقه‌ای)، تروریسم و غیره. سفر «رابین کُوک»،^{۴۰} وزیر خارجه بریتانیا به اسرائیل در بهار ۱۹۹۸ که به لحاظ دیپلماتیک اثر معکوس گذارد، نمونه اخیر فشار خارجی بر کشورهای اروپایی است. «کُوک» در پی مخالفت با «نتانیاهو» و سیاستهای وی، در یک عمل سیاسی ناشیانه، موجب رنجش دولت اسرائیل شد. وی در این اقدام حساب نشده، تمام مردم اسرائیل را - که خود با نتانیاهو اختلاف نظر داشتند - مورد بی احترامی قرار داد. در نتیجه این برخورد نامطلوب، او نمی‌تواند به عنوان واسطه‌ای مورد قبول، مطرح باشد.

اثرات و عواقب:

در مجموع باید گفت که روابط خاص و ویژه آمریکا و اسرائیل، نتیجه اختلاط و ترکیب عوامل سببی و در برگیرنده تاریخ، ارزشهای مذهبی، پیوندهای ویژه، ثبات منطقه‌ای و منافع ملی آمریکا است. سیاستهای داخلی آمریکا در برخی اوقات عامل بسیار مهمی در تقویت این روابط ویژه بوده است و انتخاب و گزینش رهبران در واشنگتن و «اورشلیم» می‌تواند، از تأثیر قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشد. با این همه، طی بیش از نیم قرن، علل تاریخی پایدارتری بوده‌اند که تأثیر بیشتری گذاشته‌اند.

1. Robert J. Liebert is Professor of Government at Georgetown University.
2. Richard Rosecrance
3. Richard Rosecrance (Ed.) *America As An Ordinary Country*; Ithaca: New York: Yale University Press, 1976.
4. Harry S. Truman
5. George C. Marshall
6. Clark Clifford
7. The Holocaust
8. See *New York Times*, 18 April, 1998.
9. Professor Abraham Benzavi
10. Tel Aviv University
11. *Decade of Transition: " Eisenhower, Kennedy, and the Origins of The American- Israeli Alliance"*
12. Hawk Anti- Airtatt Missiles.
13. New York: Columbia University Press 1998, NB:
بحث فوق مربوط به دین زوی و تأثیرات آن در مقاله روبرت جی. لایبرت است تحت عنوان:
"Geopolitics, Local Politics and Americans Role in the Middle East Peace Process."
که در هفتمین کنگره جهانی انجمن علوم سیاسی در سئول کره جنوبی در تاریخ ۲۱-۱۷ اوت ۱۹۹۷ ارائه گردید.
14. John Foster Dulles
15. David Ben- Gurion
16. Dulles Letter of 1 August 1958 , Qouted In Benzavi, P. 59.
17. Spiritual dimension commandments
18. The Ten (Commandments 3) Late Kenneth Organski
19. Mitchell G. Bard And Daniel Pipes, "How Special Is The Us- Israel Special Relationship? *Middle East Quartetly*, Vol . Iv. No . 2 (June 1997), p. 43
20. Kenneth Organski *The 36 Billion Bargain: Strategy and Politics in Us Assistance to Israel* New York: Columbia University Press, 1990, p. 27.
21. Yom Kippur War(1973)
22. For Elaboration of the Diminished Security Threat and its Wider Complications, See Lieber, "Eagle Without a Cause" : Making Foreign Policy Without the Soviet Threat : in *Eagle Adrift: American Foreign Policy at the end of the Century*, New York: Lorgaman, 1997.pp.3-25.
23. Madeliene Albright
24. Samuel Berger
25. "The Council on Foreign Relations"
26. John F. Riley (Ed.), "American Public Opinion and Us Foreign Policy," Chicago Council on Foreign Relations, 1995 pp. 20 and 26.

27. *New York Times*
28. Palestine Liberation Organization.
29. Data From *New York Times*, 26 April , 1998.
30. American Israel Public Affairs Committee (AIPAC).
31. Middle East Peace Process
32. Camp David
33. The Madrid Conference of 1991
34. Oslo Agreements
35. December 1969 Rogers Plan
36. The October 1989 Five Points of Secretary of State James Baker
37. Patriot Missile Batteres
38. Theodore Herzl (بنیان گذار صہیونیسہم)
39. Arab Oil Embargo (1973-1974)
40. Robin Cook (British Foreign Secretary)

